

## در باب نفثة المصدور

محمود باقرپسند<sup>۱</sup>

مُلْكِي عَجَمٍ خَرِيدَةٍ<sup>۲</sup> است که به جان خریده‌اند.

لیکن از رنج بُرده طبعم هست راحتی دُونِ نفثة المصدور<sup>۳</sup>

مسعود سعد سلمان

نفثة المصدور<sup>۴</sup> صرف نظر از معنی لغوی‌اش، در اصطلاح به معنی اظهار شکوی و گلایه کردن است از امری ناخوشایند تا بدان، آلام درونی تخفیف یابد؛ به عبارت دیگر، بَثّ الشکوی است.

فَصَارَ الصَّدِيقُ يَزُورُ الصَّدِيقِ فَشَكْوَى الزَّمَانِ وَ بَثَّ الْهُمُومَ<sup>۵</sup>

۱. مرکز آموزش عالی امام علی (ع) رشت.

۲. خریده: دوشیزه، خاتون باشرم و حیا.

۳. از وجود رنج‌دیده من است که آسایش بعد از آلام و رنج‌ها روی نموده است.

۴. نفثة: یکی نفث است و نفث به معنای دردمیدن، سخن گفتن، جادو کردن کسی را، از دهان بیرون افکندن، نفث کردن. و «مصدور» به معنی دردمندسینه، سینه گرفته و آنکه بیماری سینه دارد. نفثة المصدور یعنی آنچه مبتلا به بیماری ریوی بیرون افکندن از خلط و خون، تا بدان خود را اندک آرامشی بخشد. لغتنامه دهخدا، ذیل همین کلمه.

۵. لغتنامه دهخدا، ذیل «بَثّ».

شاید بتوان اشعار حبسیّه و نیز کتبی چون شکوی الغریب عن الاوطان اثر عین القضاة همدانی را که در زندان بغداد نوشته شده است، از همین نوع قلمداد کرد و از دیگر نمونه ادب شکوایی می‌توان از رسالهٔ بٹ الشکوی عبّی در آخر کتاب تاریخ یمنی نام برد.<sup>۶</sup> دو کتاب منثور به نام نفثة المصدور خوانده می‌شود:

۱. نفثة المصدور اثر شرف‌الدین انوشیروان خالد کاشی، وزیر دانشمند سلجوقیان، درگذشته به سال ۵۳۳ ق «نوعی دیگر نفثة المصدور ساختهٔ وزیر مرحوم شرف‌الدین انوشیروان خالد که ذکر او بدان خلود یافت... در ایراد سخن ایجازی که از باب اعجاز است.»<sup>۷</sup>

۲. نفثة المصدور تألیف محمد بن احمد بن علی بن محمد ملقب به نورالدین<sup>۸</sup>، منشی مخصوص سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه<sup>۹</sup> مؤلف، آن را میان سال‌های ۶۳۲-۶۳۷ ق نوشته است. موضوع آن شرح حوادث زندگی مؤلف و بلاها و مصیبت‌هایی است که در دربار سلطان و حملهٔ مغول تحمل کرده است.<sup>۱۰</sup>

شهاب‌الدین زیدری نسوی (زیدر نام دهی در شمال شرقی بجنورد نزدیک شهر نسا؛ خرابه‌های شهر نساء در عشق‌آباد ترکمنستان قرار دارد) در ابتدا مُلازم ولات محلی نسا (آل حمزه) بوده است و در حدود سال ۶۲۱ ق از جانب آل حمزه به ادای زسالت به دربار جلال‌الدین می‌پیوندد، و از این به بعد در ملازمت این سلطان شجاع و قهرمان ملی عصر خود بوده است. در همهٔ حوادث و امور بعد از آن، که اغلب در نواحی آذربایجان، اران و در قسمت شرق ترکیهٔ کنونی که از سلطان جلال‌الدین به ظهور پیوسته، حضور داشته و محرم و مورد اعتماد سلطان بوده است. این کتاب را چهار سال بعد از قتل سلطان (۶۲۸ ق) هنگامی که در میافارقین اقامت داشت، به نام یکی از اعیان خراسان سعدالدین نام، به رشتهٔ تحریر درآورد. بعد از هفت سال دیگر کتاب مفصل خود یعنی سیرهٔ جلال‌الدین منکبرنی [منکبرنی (مینک بیرلی)] را نوشت. مترجمی ناشناس در قرن هفتم آن را به فارسی ترجمه

۶. شمسیا، سیروس، انواع ادبی، تهران، باغ آینه، ۱۳۷۰، ص ۲۷۸.

۷. وراوینی، سعدالدین، مرزبان‌نامه، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران، صفی‌علیشاه، ص ۱۴.

۸. استاد مجتبی مینوی در مقدمهٔ کتاب سیرهٔ جلال‌الدین منکبرنی (ص ۸۰) با شواهد و مدارک نوشته‌اند که لقب مؤلف نفثة المصدور شهاب‌الدین است نه نورالدین. نورالدین منشی همکار و هم عصر شهاب‌الدین محمد زیدی بوده است.

۹. معین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴، ص ۶۹۰، ذیل «نفثة المصدور».

۱۰. خانلری، زهرا، فرهنگ ادبیات فارسی، تهران، توس، ۱۳۳۶، ص ۵۱۷.

کرد و در تهران به سال ۱۳۳۴ ش به تصحیح و اهتمام مجتبی مینوی به چاپ رسید. نثر این کتاب به شیوه رایج زمان مؤلف، نثر مصنوع است و گاهی متکلف. در نگارش آن از کتاب‌های تاریخ یمنی، منشآت بدیع الزمان همدانی، مقامات حریری، ترجمه تاریخ یمنی و کلیله و دمنه بهره برده است. مؤلفان کتب تاریخ جهانگشا و تاریخ و صاف از نفثة المصدور بهره برده‌اند.<sup>۱۱</sup> مثلاً جملات ذیل از نفثة المصدور در کتاب تاریخ جهانگشا با کمی تغییر آمده است: و از آبکار و عون، ابکار و عون حرب را شناختی؟ شهواتِ عشق را بر صَهواتِ عِناق برنگزیدی؟ (نفثة المصدور، ص ۱۹) و دیوان در جای اصحاب دیوان تمکّن یافته، مدارس علوم همه مدرّوس شده محاضرات همه به حدیث محاضرات مبدّل گشته (نفثة المصدور، ص ۹۴). همچنین آیات مبارکه قرآنی و احادیث و ضرب‌المثل‌های مشابه در دو کتاب مشاهده می‌شود: قاعاً صَفصفاً و کم اهلکنا من قریة... .

نفثة المصدور به جهت آمیخته بودن نثرش با آیات مبارکه قرآنی، احادیث، آیات فراوان عربی و فارسی، ضرب‌المثل‌ها، اطناب جمله‌ها، واژه‌های مهجور، لغات بی‌شمار عربی، دشوار به نظر می‌رسد: مثلاً صَخوة النهار، خُلالات ثغور، وَضیعِ أخلاقِ حرب، أصابعِ مِذْرَبی، حَلّ أزرار، ضراحات قنیه، أنیبِ نواب، ملء الارض، خَدَرَنق، استرقاق، مجهور، مرابض، جلابیب، و... . نمونه جملاتی که تقعید دارند:

از شب‌های هلالی در سیرِ متوالی، لیالی بیض می‌شناخت (ص ۱۲)؛ عدلِ مجلسِ عدل را با دهانی پر از شهادت مجروح گذاشتند (ص ۸۹)؛ ثهلانِ بیخ آور رَجاء را رُخا از پای در آورده و بلارک هندی به برگِ هند با مُثلَم گشته (ص ۷۳).

نفثة المصدور، از دو جهت اهمیت دارد:

الف. از جهت نثر روح‌انگیز و دل‌آویزش، اگر چه مواردِ مذکورِ مزبور از لطافت و ظرافت آن می‌کاهد. وجود ترکیبات زیبایی که از «ریزه» می‌سازد، بسیار خواندنی است؛ عرض ریزه (مال اندک)، حرام ریزه (مال اندک)، روزی ریزه، قربت ریزه (خویشاوندی اندک)، سعادت ریزه، فراغت ریزه (آسایش اندک)، فضل ریزه (دانش کم). همچنین ترکیبات زیبا مثل برگِ ریزِ آمال، صَباغِ نوبهار، راحله آمال، شریعتِ همت، شاهیتِ محنت، نهنگِ جان‌شکر، خشکسال فتنه، اشبار عبارت، حُرقتِ فُرقت.

۱۱. نسوی، زیدری، نفثة المصدور، به تصحیح و تحشیه امیرحسین یزدگردی، تهران، انتشارات اداره کل نگارش وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۴۳، ص ۱۹.

صناعات بدیعی و صور خیال در این کتاب فراوان است، برای نمونه به مثال‌های ذیل اکتفا می‌کنیم: و رأی من، و رای معاودتِ شام مصلحتی دیگر نمی‌دید (ص ۹۹)؛ گرد بر گرد خویش ده پانزده سوار دیدم چون سوار به ساعد احاطت گرفته (ص ۶۵)؛ بیشه‌ای که باد بی‌اندیشه بر شواهی جبال و مصاید قلال آن اجتیاژ نماید (ص ۶۵)؛ در اول بهار که غزاله و بره... عیار راه‌نشین برف با سرکوه رود (ص ۹۹)؛ شمع مجلس سلطنت را پروانه نشانده است (ص ۷۳)؛ میهر چون ورق بزرجمهر از مطلع شرقی بر تافت (ص ۴۲).

ب. اهمیت دیگر این کتاب را باید در روح آزادمنشی و روحیه تسلیم‌ناپذیری مؤلف آن جست که در جای‌جای این کتاب مشهود است و شعار «النار و لالعار و السیف و لالحیف» را سر می‌دهد و در وقتی که جانی به نانی باطل می‌کردند و مورخان عصرش مصلحت وقت را ملاحظه کاری می‌کردند یا توسن قلم را در میدانِ مداهنه به جولان در می‌آوردند، نسوی می‌نوشت که: چون خدنگِ مرگ هر آینه بر جان خوردنی نیست آن به که خود را نشانه عار و ننگ نگردانی (ص ۸۷). وی مردان قلم و سیاست را که در دستگاه مغول آمد و شد دارند ذباب‌هایی می‌خواند که بر صید ذئاب نشسته‌اند (ص ۶۱). او قوم مهاجم ویرانگرِ خونریز را این‌گونه معرفی می‌کند:

و به پیش خوردِ سگانِ تاتار که از آن تعف در شریعتِ همت لازم آید... (ص ۶۱)؛ بُتان خرگاه‌نشین را به دیوان سیاه‌روی و عفاریت زشت‌منظر رها کرد (ص ۴۳)؛ پنجاه طُلب از آطلابِ ملاعین تاتار... (ص ۳۲)؛ تاتارِ خاکسار در این فرصت هر آینه از آب بگذرند (ص ۱۰)؛ از نهیب او زهره در دلِ خاکسارانِ آتشی (در خور آتش) آب می‌شد (ص ۴۵). از بخش‌های پررنگ و جذاب کتاب، ستایش سلطان جلال‌الدین است که تندیس و مظهر مقاومت و پایداری بود در برابر یورش بنیان‌کن چنگیزیان ←.

عليك سلامُ الله وَقفا فأنِّي رايْتُ الكَرِيمُ الحَرَّ لَيْسَ لَهُ عُمَرُ<sup>۱۲</sup>

چرا عمرِ طاوس و دُرّاج کوتاه؟<sup>۱۳</sup>

در مرگِ جانسوز سلطان می‌نویسد: «او مسیح بود، جهانِ مُرده را زنده گردانید، پس به افلاک رفت، سحاب بود که خشکسال فتنه زمین را سیراب گردانید... چراغ‌وار آخر کار

۱۲. همان، ص ۴۷.

۱۳. ابوطیب مُصعبی، شاعر قرن چهارم.

شعله‌ای برآورد و بمُرد... سنگین دلاکوه! که این خیر بشنید و سر ننهاده، سرد مهرا روز که این نعی جانسوز بدو رسید، فرو نیستاد».<sup>۱۴</sup>

نسوی گاهی سخن را از جدّ به هزل و هجو می‌کشاند، گاهی زبانِ هجو او چنان تیز و بُرا است که از بعضی از هجوپردازان گوی سبقت می‌رباید و سخش به زشت نگاری و الفیه و شلفیه نزدیک می‌شود، به ویژه در مورد افراد نالایق که امور مهم کشوری و لشکری را عهده‌دار شدند و در حالی که شرایط معنوی کسب آن مقام را نداشتند و به مردم ظلم می‌کردند یا به سلطان خیانت. مثال را نمونه‌ای ذکر می‌کنیم:

از حرام‌زاده‌ای که در نروان اُمّهات سیرتِ تیوس پسندیده باشد (ص ۶۲)؛ پیشروی که عمده کار بود به ثیبی حیض نادیده و بالغی به مردی نارسیده، رسیده بود (ص ۳۸). در وصف اوترخان: «از خباث آن بدرگک، که دریا را نجس گرداند، ایراد کردم (ص ۶۳)؛ مذلتِ چارپایی کشیده تا از منزلتِ خری فراتر آمده (ص ۷۶). در وصف جمال علی عراقی: آن صاحب منصب ناگهان، خواجه نایوسان، نانِ مردمان به دبیرستان بُرده (ص ۷۵). زیدری از ضرب‌المثل‌ها، چه عربی چه فارسی، به جهت تثبیت و پایدارتر کردن مفهوم خود در ذهن خواننده، سود جسته است: هیهات تضرّب فی حدیدِ بارد، بر آهن سرد کوفتن: کنایه از کار بی حاصل کردن؛ عندالشدائد تذهب الاحقاد (ص ۸۴)، هنگام بلا و محنت کینه‌ها از بین می‌رود؛ ما لجرحِ بیّتِ ایلام (ص ۸۱)، جراحت را بر مُرده دری نیست؛ لکّل عمّل رجال (ص ۱۱۰)، «هرکسی را بهر کاری ساختند»؛ از بیدای حیرت و ضلالت راه به دیهی توان بُرد (ص ۹۶)؛ کور دیده و کر شنیده (ص ۱۰۵)، بسیار فاش و آشکار است؛ به جبل عنکبوت به افلاک رفتن است (ص ۱۰۹).

بعضی از واژه‌هایی که شاید فریبکار و ناآشنا باشند و در این کتاب ذکر شده است عبارت‌اند از:

دُعا: نامه، رساله؛ سردرو: نمونه؛ عصاکش: رهنما؛ به جای: سزاوار؛ دست پاک: فقیر؛ بیرون از: بجز؛ از آن سپس: بعد از آن؛ شاگردپیشه: عمله، مستخدم؛ قبول: باد صبا؛ سروا: افسانه؛ سرآمد: سرانجام، نتیجه؛ حاله: اجل، مرگ؛ ولاء: متابعت، پیروی؛ پرگری: نام شهری در ارمنستان؛ استواران: معتمدان؛ پنجه مریمی: نام گیاهی است؛ خریده: دوشیزه، بکر؛ قصارا: غایت، انتها؛ روز: خورشید (زوال روز کامرانی بود)؛ ریزه: جهت نمودن چیز کم‌ارزش؛

قهوه: شراب؛ سردفتر: عنوان.

قلم را هم دمی بر مقامِ منبعِ مصحح و شارحِ نفثة المصدور سرافراز کنم: اینک، توضیح متونِ نظم و نثر گذشته و توضیحات و شرح نوشتن بر آن، کاری است که هنگامه می‌کند و گرم‌بازار است. مُراد از این شرح‌نویسان چیست: خدمت به عالم ادب؟ کیسه بر دوختن؟ «ذکر سایر» فراهم آوردن؟ خود را به جامعه دانش معرفی کردن؟ و... بیاییم از سرِ انصاف، دو کتابِ شرح و توضیح بر متنی را برگزینیم و قضاوتی بی‌طرفانه کنیم. نمونه را، کتابِ نفثة المصدور شیخ شهاب‌الدین زیدری نسفی را که دانشمندِ نحری جناب دکتر امیرحسین یزگردی رحمة الله علیه - شرحی بر آن نگاشتند، با هر کتابِ دیگری جز چند مورد که از شمار انگشتان یک دست هم تجاوز نمی‌کند، مقایسه کنیم و نظر دهیم. اصولاً شارحان با نکات مبهم و سخت که مواجه می‌شوند، به بهانه اینکه ساده است، به معنی کردن و توضیح دادن آن نمی‌پردازند و از آن می‌گذرند و دیگر اینکه به معنی کردن لغاتی می‌پردازند که معانی آنها در هر کتاب لغتی یافت می‌شود. باید معانی مناسب با متن در دست شرح آورده شود، به تعبیری دیگر معانی غیرمستقیم واژه.

شارحِ نفثة المصدور، در مواقعی که متن دشوار بوده، نظر استادان را می‌آورد و سپس نظر خود را ارائه می‌دهد و می‌گوید که می‌توان حدس‌هایی در این باره زد و آن حدس‌ها را ذکر می‌کند، در نهایت با کمال فروتنی می‌فرماید که معنی آن «به وجه مرضی» برای من مشخص نشده. این است نهایت شجاعت.

برای هر مطلبی، هر ترکیبی، چه از نثر و چه از نظم عربی و فارسی، شواهدی فراوان ذکر کرده است که عظمت اطلاع او را بر ادب عرب و ادب فارسی بیان می‌کند (مثلاً صفحه ۳۳۴).

سراینده آیات عربی را نام می‌برد، مرجع احادیث را ذکر می‌کند، همچنین منابع ضرب‌المثل‌ها را نیز می‌آورد (نک ص ۲۳۷)؛ آیات کریمه قرآن را نیز مشخص می‌کند و به ترجمه آن می‌پردازد.

شارح محترم برای متن ۱۲۵ صفحه‌ای حدود ۲۲۰ صفحه حواشی و تعلیقات می‌نویسد و حدود ۲۲۱ صفحه فرهنگ لغات و تعبیرات ترتیب می‌دهد و بعد از آن فائت لغات و تعبیرات و کنایات و فائت حواشی را و در نهایت، تصحیحات و استدراکات و اضافات را اضافه می‌کند.

بخش معرفی منابع و مأخذ نیز حدود ۳۶ صفحه را در بر می‌گیرد.